

"دمکراسی و دولت یا لرزان از امپریالیسم و گریزان از انقلاب"

بهرام (کارگرآبادانی ساکن اهواز)

در عصر کنونی، با پیشرفت تکنولوژی و عصر ارتباطات، تعابیر و تعاریف جدیدی، در عرصه علوم انسانی از مفاهیم دمکراسی و دولت شده است، به خصوص با فروپاشی شوروی (شکل دولتی سرمایه‌داری که در تقابل با شکل سرمایه‌داری نئولیبرالیسم یا بازار آزاد عرضه‌اندام می‌کرد). دکتربین‌های جدید بورژوازی در عرصه و گستره‌ی ادبیات سیاسی جدید خود که با کمک اتاق‌های فکر و تبلیغات رسانه‌های امپریالیستی؛ یورش فکری خود را در قبال جنبش‌ها و کارزارهای طبقاتی درون جامعه؛ یورش فکری خود را در قبال تعمیق این جنبش‌ها آغاز کرده و در این اثنا از مخاطبان طبقاتی خود یاریگیری کرده، به طوری که در بزنگاه تاریخ، به وسیله این مخاطبین در بی‌اثر کردن این جنبش‌ها، موفقیت‌های گذرای را به دست آورد.

در صدر مخاطبان اجتماعی این دکتربین‌ها افشار مرفه‌الحال اجتماعی که به طبقه متوسط اجتماعی شناخته می‌شود (در صورتی که طبقه متوسط اجتماعی به لایه‌های بورژوازی نو پا صنعتی در دوره‌ی تسلط فئودالیسم اطلاق می‌شود که با بنیان‌های فئودالیسم در جهت کسب و تأمین قدرت سیاسی به کارزار طبقاتی پرداخته، این طبقه در انقلاب مشروطه خواهان تداوم انقلاب بود، حال آنکه بخش وسیع از لایه‌های بالایی این طبقه در دوره حاضر ماحصل مناسبات سرمایه‌داری با امپریالیسم می‌باشد). لازم به ذکر می‌باشد که گستره‌ی این دکتربین‌ها تنها به این قشر محدود نشد، بلکه آثار مخربش در دیگر جنبش‌های اجتماعی قابل رویت بود، از جنبش زنان گرفته تا جنبش دانشجویی را در نوردید، به طوری که حتی برخی از جریان‌های چپ، که به قول خودشان از دایره چپ به کنار کشیده و به اعتلای مارکسیسم صعود کرده و خط خود را از چپ پوپولیسم! جدا کرده، متأثر از شیوه و سنت مبارزاتی این طبقه شده‌اند.

در اینجا بررسی گذرا به نحله‌ی فکری طبقه متوسط یا افشار متوسط می‌پردازیم که متأثر از تئوری‌بافی‌های عصر نئولیبرالیسم می‌باشد، چرا که در کارزار بستر رشد طبقه متوسط در دوره‌ای که رونق بازار، و گذار از دوره‌ی بحران سیر نزولی سود، یورش خود را به صفوف طبقه کارگر با شعار پایان تاریخ، و نفی هرگونه تغییر ساختار شکنانه از پایین آغاز کرده، نه تنها خوشایند دولت‌های محافظه‌کار، بلکه خوشایند، منافع‌طلبی این قشر نیز بود. تنها شدت و ضعف بحران سرمایه‌داری، این قشر را به نیروی اپوزیسیون قانونی بدل می‌کرد، و با شدت و ضعف بحران این قشر انحصارطلب، که در کاست فکری غوطه خورده و حاضر نبود، حتی شعار خود را با دیگران تقسیم کند را به میدان کارزار کشاند. کارزاری که خواهان حفظ نظم موجود است، از بی‌نظمی در هراس است، شعار انقلاب "نه" سر می‌دهد "انقلاب بازتولید خشونت" ولی خشونت در ذات اقدسش نهفته (نازی‌های اوکراین و فاشیست‌های گرجستان) رادیکالیسم انقلابی را با بنیادگرایی خرافی پیوند می‌زند، ولی خود در خرافه تجمل‌گرایی و پول اسیر است، مبارزه‌ی فرهنگی را جایگزین مبارزه طبقاتی می‌کند، عظمت تاریخ باستان را، با بی‌ریشه‌گی خود پیوند می‌دهد چرا که طفیلی مناسبات سرمایه جهانی است، مبارزه طبقاتی را سوءتفاهم طبقاتی می‌داند، از هرگونه نگاه به پایین تعدد غفلت می‌ورزد، شعار مبارزه مطالبه‌محور می‌دهد ولی جنبش‌های خیابانی را به سکوت وا می‌دارد.

در تاریخ این ملت چیزی به بی‌مایگی و عقب‌ماندگی ذهنی بورژوازی عصر کنونی در این مملکت یافت نمی‌شود، چرا که خوب می‌داند ریشه‌ی تاریخی‌اش را از بنیان‌کننده‌اند، و تنها عظمت باستان و قهرمانان تاریخ کهن می‌تواند از گهواره اش پاسداری نماید. با شروع بحران سرمایه‌داری، تئوری نئولیبرالیسم که دکتربین تدافعی در مقابل بحران‌های انقلابی و انقلابات بحران‌زا در تقابل با

نظم سرمایه‌داری بود، به دکترین واژگونه بدل گشت، بذری که با شعار بازار آزاد به خاک نشست، با نهال بحران به یک باره فرو ریخت.

رهاسازی اقتصادی که تحت عنوان خصوصی‌سازی در اغلب کشورها و تحت حاکمیت محافظه کاران مدل موفق، معرفی شد، و دست‌آوردش چیزی بهتر از گنبدیگی عصر توحش برای مردمان، چیز دیگری به ارمغان نیاورد و پارلمانتاریسم و دموکراسی لیبرالی، اسطوره‌ی فکری آن بود، با وقوع بحران چهره‌ی پلید خود را نمایان کرد. میلیتاریزه شدن اقتصاد، کشورهای پیشرفته گامی در جهت جنگ‌افروزی هم در خارج از مرز برای برقراری نظم سرمایه در مقابل انقلابات خاورمیانه و شمال آفریقا و هم در درون مرز جهت سرکوب جنبش‌های کارگری و یا جنبش‌هایی مثل جنبش ۹۹درصدی اشغال وال استریت، بحرانی که به کمک داعش سعی بر رفوکردن آن دارد. دیگر شعار پایان تاریخ فوکویاما و تقسیم ادواری تمدن الوین تافلر موج سوم نتوانست گره‌ای از این نظام باز نماید، تا آنجا که فوکویاما اعلام داشت: "عذر می‌خواهم اشتباه کردم" به همین راحتی.

در این اوضاع اقشار بورژوازی ایران هدفشان، جایگاهشان منزلتشان، قدرشان، کجاست؟ اگر بورژوازی فرانسه در قرن ۱۸ نجات خود را در انقلاب می‌یافت، امروز تمام لایه‌های این قشر، انتخابی بهتر از دولت اصلاحات ندارند. با هر بحران، تفکرش بحرانی؛ اصلا وجودش مغلطه تاریخیست، سرشت و ذاتش ضدانقلاب است و آن را کتمان نمی‌کند. با تمسخر؛ عظمت‌گرا ملی است ولی با وقاحت تمام نگاه هرزه‌پرانش، به یورش سرمایه غیرملی است؛ وجودش چیزی بهتر از آن نیست (در کوزه همان طراود که در اوست). تا زمانی که نقش اپوزیسیون قانونی به خود دارد، کینه‌ی طبقاتی خود را فقط برای چانه زدن ابراز می‌کند، اشک تمساح می‌ریزد ولی با حيله‌گری روباه.

تنها جنبش طبقه کارگر و یا پیشتازان آن می‌تواند، این قشر را از لاک کاستی بیرون کشیده، و از دنیای متوهم مه‌آلودش رها ساخته، و انسان وارونه را سر جایش نشاند و به او بگوید: "این دستاورد عمل تو نیست که در بستر آن بتوانی تمرین دموکراسی کنی"، درغیر این صورت هیچ گونه دگردیسی برای این طبقه متصور نیست، مگر تنزل کند.

و تا مادامی که لایه‌های پایینی این قشر نگاهشان به بالا؛ و از سنت‌های انحلال‌طلبی لایه‌های بالایی پیروی کنند، همچنان در محاق خواهند ماند؛ مگر صعود کنند!